

موضوع سخن این جانب تأثیر شعر در زبان صدا و سیماست و آن بیشتر بررسی زبانی است که در برخی از برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی به کار می‌رود. ولی این زبان منحصر به این برنامه‌ها نیست. در دیگر رسانه‌های گروهی، در روزنامه‌ها و مطبوعات، نیز به وفور و در مکاتبات اداری و درسهای دانشگاهی و حتی حوزوی، چنانکه نمونه‌هایش را نشان خواهم داد، دیده می‌شود. اختصاصی هم به سالهای پس از انقلاب اسلامی ندارد. سابقه‌اش بیشتر است و شاید از نظر قلمرو جغرافیایی نوعاً از مرزهای کشور بسی فراتر رود. زبان مورد بحث ما، اگر این تعبیر بی‌ملاحظه تلقی نشود، به نوعی، ادای زبان شاعرانه است. از این زبان هم در متن شماری از برنامه‌ها استفاده می‌شود هم در تعارفات و به اصطلاح چاق سلامتی. گاه زیاده‌طولانی و به هر حال مکرر گویندگان با شنوندگان و بینندگان فرضی و گاه نیز در فرصتهایی که باید جای خالی پایان برنامه را به ترفندی پر کرد. موارد منفرد آن را نیز جسته‌گریخته در برنامه‌هایی می‌توان سراغ گرفت که انتظار آن نمی‌رود، مثلاً در مدخل برنامه‌ای صرفاً خبری که بی‌گمان تبیین آشکار آن با زبان خبر زننده است.

در این گفتار، در صدد آنم که ضمن ارائه چند شاهد زنده، تا آنجا که مجلس اقتضا دارد به بررسی سابقه و منشأ این زبان و تا حدی انگیزه‌های اختیار آن بپردازم. شواهد فراوان است، آن هم قرین موقعیتهایی بس متنوع، حتی در موضعی که هیچ کس انتظار بر خورد با آن را ندارد. مثلاً به این عبارت توجه فرمایید:

به امید روزی که شاهد شکوه و عظمت فزاینده ایرانی باشیم که در آن چلچراغ علم و معرفت، آویخته از گنبد بلند تلاش و کوشش، گلستان فرهنگ و هنر را بیاراید و تلالو ستاره‌های یقین و هدایت قلوب اهل دل را در سراسر گیتی منور گرداند.

آیا می‌توان حدس زد که تصویری به اصطلاح شاعرانه از آن نوع که در این عبارت به کار رفته است در یک نامه ساده اداری درج شده باشد که طی آن مؤسسه‌ای انتشاراتی فهرست انتشارات خود را برای یکی از هم‌صنفان خود می‌فرستد. (ضمناً «چلچراغ آویخته از گنبد» قاعدتاً باید شبستان را منور گرداند نه گلستان را).

شواهد دیگر از این نوع عباراتی است که از مقاله‌ای به قلم مراد فرهادپور با عنوان «یادداشتی بر گفتار روشنفکری و کارکردهای ایدئولوژیک»، در شماره ۱۳ نگاه نو (فروردین - اردیبهشت ۱۳۷۲) استخراج کرده‌ام. پشت در یکی از دیوان سالاران با خط خوشی چنین نوشته شده است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تأثیر شعر در زبان صدا و سیما*

احمد سمیعی (گیلانی)

شیوه خطابی طبیعی است زیرا وظیفه تهبیح عواطف و اقتناع مخاطبان را برعهده دارد؛ تصاویر شاعرانه هم لازمه شعر است؛ هر نویسنده‌ای هم به مقتضای شخصیت خود سبکی دارد.

البته در سالهای پیش از انقلاب نیز نمونه‌های ناسالم و نابهنجار و حتی خنده‌آور و نوشته‌های به اصطلاح روشنفکر مآبانه پرتکلف سراغ داریم. یکی از ظریف طبعان، طی نقد طنزآمیزی که در یکی از شماره‌های کتاب امروز (مورخ زمستان ۱۳۵۳) منتشر شد، از نمونه‌های این قبیل نوشته‌ها مرقع و وصله‌دوزی جالبی ساخته است که اجازه می‌خواهم گوشه‌ای از آن را به این جمع ارائه کنم:

داستان «هرم» را - که نه تنها از نامی و طولی خاص خود برخوردار است بلکه ابعاد فلسفی آن در تمامیت داستان (چرا که داستان باید در تمامیت خود سنجیده آید) از دیدگاهی گسترده ذهنیت مسائل داغ زمان ما را، که شکوفایی نبوغ متفاوت بیشک ریشه در آن دارد، به نحوی چشمگیر نشانه می‌زند - بر روزه دآوری باید گسترد و به گونه‌ای راستین پیرامون آن به گفتگو نشست، چرا که اصولاً پدیده‌ای از این دست را اگر بتوان با آن ویژگیهای خاص خود بر روزه دآوری نشانند، بیشک پایه آن باید از دیدگاهی استوار برخوردار داشته باشد که هر چند از گونه‌ای ژرف‌گویی یا، به سخنی دیگر، از ذهنیت خاص زمان ما ریشه تواند گرفت یا خواهد گرفت، اما دریغ است که آن را در این محدوده خاص زندانی ذهنیت زاینده خویش سازیم. چرا که باید دید بار این مسئولیت را چه کسی برعهده می‌گیرد؟ آیا کافی است که زندان را از زندانی و زندانی را از زندانبان باز شناسیم و تلقی خود را نسبت به این مقوله در یک روند یکدست همچون امری پایان یافته به حساب آوریم؟ که این خود نه تنها تأسف‌آور بلکه نیز بویژه اسف‌انگیز است. چرا که اگر قرار باشد بر همین راه و روال دستمایه داستان سنجیده آید و یا، به سخنی دیگر، دستمایه داستان بر همین راه و روال به سنجش آید، به چه دلیل باید مسئله مسئولیت را که خواه ناخواه همیشه مطرح بوده است و مطرح خواهد بود همچون چیزی که در برابر آفتاب رنگ می‌بازد و روشنگر ویژگیهایی نه از این دست که از دست دیگر و یا از دیگر دست می‌شود به خاطر یک موضع بی‌عمق و روزه و دارای سطحیت مطلق از جایی که گذشت - و این را بارها به بحث کشیده‌ایم - باز داریم؟ اصولاً سطحیت مطلق چرا باید در عمق... نفوذ داشته باشد؟ می‌گویید نه، بهتر است کمی با واقعیت سخت دست و پنجه نرم کنید. خواهید دید که تمام این مسائل ریشه در «هرم» دارد.

دکتر محمدرضا باطنی نیز در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی به آموزش فارسی در دوره‌های عمومی دانشگاهها، زبان ناب معاصر برای اهل تکنولوژی» قطعاتی از جزوه یکی از استادان دانشگاه صنعتی شریف با عنوان «چند مسئله در نگارش و نظم فارسی» را شاهد آورده‌اند که بی‌مناسبت نیست پاره‌هایی از

به سراغ من اگر آبی نرم و آهسته بیا مبادا که ترک بردارد: چینی تنهایی من.

ملاحظه می‌فرمایید که در آن يك تقاضای ساده چگونه به نوعی «پارودی» تبدیل شده است. یا به این عبارات انباشته از تصاویر شاعرانه عنایت بفرمایید که در يك رپورتاژ (گزارش خبری) تلویزیونی درج شده است:

- سرود دریا بر حنجره خاك؛
- حدیث بارش و باران؛ برکت آسمان بر سفره خاك؛
- صیادگویی از فتح عظیم بر می‌گردد، سرود خوان و دلخوش.
- خستگی را برون از خانه می‌گذارد تا غرور زیستن را به خانه بیاورد؛
- اول نخلها به پیشوازمان می‌آیند؛
- مهاجرت گرد ملال بر دیوار دهکده پاشید؛
- قصیده نگاه مرد بر خالی خانه‌ها؛
- تجربه اجدادی و آموختن را حرمت نهند؛
- کوه و نخل و دریا شناسنامه دهکده است؛
- ... تا تن خسته‌شان را در سرود ایمان فراموش کنند؛
- کار و تلاش شیربهای دریائیان است؛
- زمان هرگز توقفگاه آدمی نیست. باید همچون موج توفنده و نادیر یا بود. کسی را بیکاری و تنبلی در کار نیست. و قناعت که آنها را در این همه گستردگی نجیب دریا کرده است.

منشأ این شیوه بیان را در بعضی از نوشته‌های روشنفکرانه پس از شهریور ۱۳۲۰ باید جست که از جمله نمونه‌های بارز آن شکنجه و امید طبری و آثار قلمی شاهرخ مسکوب را می‌توان نام برد. اینها را بیشتر از آن جهت نمونه بارز شمردیم که هر يك به نوبه خود تأثیر شگرفی در سوق نسل جوان به وارد کردن عناصر شعری مفرط در نثر داشته‌اند. اما قلمزنهاي جوان امروز بیشتر از سبک سخنرانیهای شادروان شریعتی و نوشته‌های محمدرضا حکیمی و اشعار سهراب سپهری و شاملو متأثر به نظر می‌رسند.

نوشته‌ها و سروده‌های این چهره‌های سیاسی و ادبی و هنری در زمان خود ذی‌نقش بوده و ضمناً مخاطبان محدودتری داشته که بیشتر دانشجویان و روشنفکران بوده‌اند نه عامه مردم. آثار این نویسندگان و شاعران به هر حال اصیل بود نه تقلیدی آن هم تقلید نابجا و ناموفق. وانگهی در سخنرانی

آن را در اینجا نقل کنم:

نوشتن عَرَض است و جوهر آن امانت است، امانتی است که آسمانها و زمین تحمل آن را تاب نتوانستند آورد و قرعه‌ی فال به نامِ نامی انسان- این خلیفه‌ی برحق، این جانشین خدا در زمین، این برآمده از لجن و نور، این دیوانه که دستی در خاک و سری در افلاک دارد- زدند.

نمونه‌ای دیگر به قلم همین استاد:

نوشتن گونه‌ای از «آزادی» خواستن است و تو وقتی دست به قلم می‌بری... آزادی را فریاد کرده‌ای و به حقیقت با سلاح کلامت به مبارزه با قاسطین و ناکثین و مارقین شتافته‌ای.

باز نمونه‌ای دیگر:

نوشتن خشم است، خشمی سرخ از روحی سبز.

(طرداً للباب باید بگویم که این روزها از رنگ سبز زیاد بیگاری گرفته می‌شود).

باری این است مشتی از خروارِ درس آیین نگارش آن هم برای دانشجویان يك دانشگاه فنی که باید یاد بگیرند چگونه گزارش فنی بنویسند!

این تصنع گاهی در طرز خواندن و شیوه ادای کلمات و عبارات نیز جلوه گر می‌شود و آن را هم در برنامه‌های صدا و سیما می‌توان سراغ گرفت هم در بیرون از آن. استادان ادب معمولاً شعر را با آب و تاب می‌خوانند. در قدیم نیز شاعران درباری راویانی داشتند که شعرشان را به اصطلاح امروزی «دکلامه» می‌کردند. جوانان ما هم این طرز شعر خواندن متکلفانه را از استادان و معلمان خود یاد گرفته‌اند. ولی وقتی این طرز را با شیوه بی تکلف و بی ادعا و لحن محجوبانه‌ای که مثلاً فروغ فرخزاد در خواندن اشعارش اختیار می‌کرد می‌سنجیم پی می‌بریم که برای تأثیر در شنونده به دوری جستن از سادگی و لحن طبیعی چندان هم نیاز نیست.

اما مختصات اساسی این شیوه بیان چیست؟ من تنها فرصت آن را دارم که عده‌ای از این ویژگیها را بر شمارم:

- به کار بردن کلمات و تعبیرات مهجور و باستانی به جای مأنوس و زنده مثل چکاد به جای «قله»، چونان به جای «چون».
- سره‌گرایی و استفاده از تعبیرهای قالبی مثل ژرفا، بلند، برهه‌ای از زمان، بُعد، حضور (مثلاً «حضور محرومیت در درون توده» به جای «محرومیت توده‌ها»)، فاجعه، خداگونه، پیامبرگونه، دین‌گرا (به جای متدین)، اسلام‌گرا (به جای مسلمان)؛

○ ساختهای کهن مثل «ادا تواند کرد»، «نگهبان دین تواند بود»؛

- فعل کمکی آمدن به جای «شدن» در مجهول‌سازی؛
- مبالغه، از جمله ملزم بودن به افزودن قیدهایی چون بسیار، سخت، عظیم، به صفات؛

- صفت‌های نامناسب مثل «اصل توحیدی سترگ»؛

- عوض کردن مقوله دستوری کلمات: *فرداهای همیشه* (به معنی همه فرداها، تا ابد)، *خالی خانه‌ها* (به جای خانه‌های خالی یا خلوت خانه‌ها)؛

- آوردن مرادفها و همچنین تکرار (بخصوص تکرار عذاب‌دهنده «سلام» با دنباله‌های گاه عجیب و غریب و مضحك)؛

- جمله‌های مرکب و پیچ در پیچ و پر معترضه؛

- استفهام انکاری و پرسشهای خطابی: «پس کجایند مدعیان توحید و خداشناسی و تقواگرایی با اصرار بر تحجر»؛
- کاربرد بجا و بیجا و به هر حال مفرط علامت تعجب و نشانه تعلیق؛

- کلی‌گویی و ابهام و زبان رمز و راز (esoteric): «مقابله و مخاصمه با تطور حضور است نه حفظ اصول»؛

- ازدحام صور خیال که معنی و مقصود نویسنده در آن گم می‌شود؛

- تعمیم در تفسیر و تعبیر: «رعایت حقوق مالی و معیشتی خلق خدا (اوفوا الکیل والمیزان)».

شاید بتوان گفت که پاره‌ای از این تکلفات نشانه انحطاط ادبی است. آدمی وقتی دچار فقر فکری باشد و حرف تازه‌ای هم نداشته باشد، اگر بخواهد چیز بنویسد به ناچار سخن دیگران را پیچ و تاب می‌دهد یا می‌کوشد اندیشه‌ای را که از آن خود او نیست به عبارتی در آورد که نو جلوه نماید و همین تلاش تعبیر را پرگره می‌سازد. از قضا برنامه‌های رادیو هر وقت پر مطلب است زبان ساده دارد و هر وقت میان تهی است پُر تکلف می‌شود (مثلاً برنامه مافیا سرشار بود از اطلاعات جالب و به زبان بسیار ساده و سالمی هم تهیه شده بود).

می‌دانیم که زبان، علاوه بر نقش اصلی خود یعنی پیام‌رسانی، نقشهای دیگری هم دارد و یکی از آنها نقش هنری

جو فروش است. ظاهراً در قسمت اخیر مطلب، فرض آقای... بر این است که نوشته اصولاً هر چه سخت تر باشد بهتر است و لذا اگر کسی به دروغ نوشته خود را سخت جلوه داد گندم نمای جو فروش است (یا به قول ایشان ادای گندم نمای جو فروش را در آورده است). در هر حال، عرضه کردن شرایط سهل تقلب نیست بلکه همان عرضه کردن شرایط سهل است؛ و آن هم که سعی می کند تا سخت تر بنویسد البته متقلب است، اما مثل او مثل گندم نمای جو فروش نیست.

باز در همین خصوص آقای... در یادداشت خود نوشته اند: «کلام راستین، مثل مادری که آبستن فرزند خودش است، باردار مفهوم و معنای خاص خود است» (تأکید از خود [آقای...]... خیال می کنم که مقصود ایشان را می فهمم اما نه به کمک مثال ایشان؛ چون که مثال ایشان مبتنی بر این فرض است که مادر ممکن است یا آبستن فرزند خودش باشد یا آبستن فرزند دیگری و حال آنکه ظاهراً آبستنی يك صورت بیشتر ندارد. بنابراین «آبستن فرزند خودش» مثالی نیست که معنی روشنی داشته باشد. و اما کلمه «راستین» البته شیکتر از «راست» است ولیکن به آن راستی نیست. من از کلام «راستین» این طور می فهمم که چیز مورد بحث کلام باشد و غیر از کلام نباشد؛ چنان که وقتی می گوئیم «مرد راستین» منظورمان مردی است که مرد باشد و نامرد نباشد. ولی، اگر اشتباه نکنم، منظور آقای... از «کلام راستین» این نیست؛ منظور ایشان ظاهراً کلامی است که حاوی یا حامل حقیقت باشد یا، به عبارت ساده، منظورشان همان کلام راست است؛ این یا و نونی که به آخر «راست» چسبیده همان پولک و منجوق است، من حکمت دیگری برای آن نمی توانم تصور کنم. (به نقل از نقدی به امضای مستعار «مهرداد رهسپار» در کتاب امروز، مورخ بهار ۱۳۵۲).

تحلیل گرایش به زبان شاعرانه به بررسی و مذاقه بیشتر نیاز دارد ولی به طور کلی می توان گفت که این يك تمایل روشنفکر مآبانه است در تلاش برای نوعی امتیاز. این گرایش تنها در رفتار زبانی هم منعکس نمی شود، مظاهر گوناگونی دارد.

طرح این بحث تنها بهانه ای می تواند باشد برای تحقیق علمی جامع الاطرافی درباره این پدیده اجتماعی که گویا هم اکنون آغاز شده و امید است نتایج حاصله به نسل جوان ما آن آگاهی را بدهد که بتواند موضع کنونی خود را دست کم بشناسد و اگر انگیزه ای یافت به اصلاح آن مبادرت کند. والسلام

* سخنرانی ایراد شده در «سومین سمینار زبان فارسی در صدا و سیما» (تهران، ۲۲-۲۴ خرداد ۱۳۷۲)

و زیبا آفرینی است که بیشتر در شعر مجال عمل پیدا می کند. در زبان فارسی نیز تاکنون شعر تفوق داشته است. آثار ادیبی منشور ما نیز وام دار شعرند. از قرنهای ششم- هفتم تا دوران نهضت مشروطیت، نثری که عامه مردم مخاطبان آن باشند و ساده و فارغ از تکلفات شاعرانه باشد کمتر سراغ داریم. نثر مرسل تنها در آثار علمی به کار می رفته است. حتی مکتوبات و اخوانیات از صنعت و تصنع آزاد نبوده اند. بنابراین، تأثیر این سنت و سابقه را در زبان رسانه ها نباید نادیده گرفت. قلم بدستهای جوان ما نیز طبعاً، چه از راه آموزش در سطوح تحصیلی و چه از طریق جو و فضای زبانی، از این سنت متأثرند.

البته استفاده از صور خیال در نثر تحریم نشده است. منتها باید جای آن و ضرورت آن را تشخیص داد و همچنین حد و حدود آن را رعایت کرد. هر موضوعی زبانی را اقتضا دارد، مثلاً نمی توان در زبان خیر، در آنجا که صرفاً ابلاغ پیامی و اطلاعی منظور و مقصود است، زبان شاعرانه به کار برد یا در برنامه های علمی حتی المقدور باید از آوردن تعبیرهای مجازی و کنایی خودداری نمود؛ چنین تعبیرهایی تنها به ضرورت می توانند گاهی چاشنی برنامه خبری و علمی باشند. اما توصیه ای که به نویسندگان برنامه های صدا و سیما جا دارد بشود این است که ملازم ساده نویسی باشند و بکوشند تا مطالب خود را مستقیم و به ساده ترین و طبیعتترین وجهی بیان کنند. در این مورد بد نیست ملاحظات يك نویسنده صاحب سبک را در این باره نقل کنم. وی در نقد شیوه متکلفانه و در جدل با نویسنده ای که از ساده نویسی اظهار بیزاری نموده چنین اظهار نظر می کند.

آقای... می نویسد: «نویسنده ای که سعی می کند تا آسانتر بنویسد کاسبکاری است که جنسش را با شرایط سهلتر به مشتری عرضه می کند. متقابلاً آن که هم سعی می کند تا سخت تر بنویسد ادای گندم نمای جو فروش را در می آورد... به هر حال هر دو متقلب اند (تأکیدها از خود [آقای...]...). من نفهمیدم چرا کاسبکاری که جنسش را با شرایط سهلتر به مشتری عرضه می کند متقلب است و نیز نفهمیدم آن که سعی می کند تا سخت تر بنویسد چرا گندم نمای